موضوع: راه ها و ابزارهای شناخت و معرفت

یکی دیگر از ویژگی ادراک حسی

ادراک حسی و ویژگی های آن در جلسه گذشته بیان شد. ویژگی های آن اجمالا چنین بود: ادراک حسی جزئی، ظاهری، مختص به زمان حال و محدود به مکان است. یکی دیگر از ویژگی های ادراک حسی آن است ادراک توسط حس بما هو حس انجام نمی گیرد بلکه حواس واسطه در ادراکی هستند که توسط نفس صورت می گیرد. به تعبیر دیگر ابزار بودن حس در حد اعداد است و فعل ادراک توسط نفس صورت می گیرد. نفس انسان آن گاه که از طریق ابزارهای حسی با چیزی ارتباط بر قرار می کند و اتصال وجودی پیدا کرد، به نحو علم حضوری آن واقعیت را شهود و ادراک می کند و وقتی می خواهد درباره آن حکم کند (در مرتبه علم حصولی زیرا در مرتبه علم حضوری حکم نیست بلکه وجدان و مشاهده است) به واسطه قوه عاقله این کار را انجام می دهد. بنابراین در مرتبه ای که احساس واقع می شود (گفته شد احساس انعکاس ذهنی تاثرات بدنی از محرکات خارجی است)، یک فعل و انفعال طبیعی رخ می دهد و در این مرتبه ادراکی نیست. آنچه ادراک است و ارزش معرفتی دارد یکی شهود نفس است و دیگری تعبیری است که از این احساس انجام می شود و حکم می شود که این احساس چنین است. مانند این که می گوید این صدایی که اکنون می شنوم، صدای قطار یا کبوتر است. این حکم توسط حواس صورت نمی گیرد، بلکه فعل نفس است که به ابزار حس شنوایی انجام می شود.

اکنون که روشن شد در مرتبه احساس، حکم و ادراکی نیست، در این صورت احکامی مانند حق و باطل بودن، یقینی و غیر یقینی بودن، و صحیح یا خطا بودن به عنوان وصف این امر حسی نخواهند بود، بلکه اینها همه مربوط به امری است که بعد از احساس و معرفت شهودی نفس صورت می گیرد.

نتیجه: ادراک حسی بما هو حس هیچ حکمی ندارد و هیچ حکمی محسوس نیست.[[1]](#footnote-1)

نقش عقل و تفکر عقلی در شناخت

عقل در لغت به معنای حفظ و نگهداری است. ریسمانی که به پای شتر می بندد را عقال گویند. گفته شده کلمه عقل از همین کلمه «عقال البعیر» گرفته شده است.[[2]](#footnote-2) به پارچه ای هم که دور سر انسانی که سردرد دارد می بندد، نیز عقال گویند چون نقش حفظ کنندگی دارد. قلعه را نیز معقل گویند زیرا نقش پناهگاه دارد. به هر چیزی که ارزشمند است و حفظ آن اهمیت دارد نیز عقیله گویند.[[3]](#footnote-3)

عقل در انسان یکی از قوای ادراکی است که بواسطه آن تفکر و استدلال می کند و خوب و بد را از هم تشخیص می دهد. وجه اینکه به این قوه، «عقل» گفته می شود آن است که انسان را از خطر نابودی و انحراف حفظ می کند.

متکلمان اسلامی درباره عقل دو معنا را به کار برده اند: یکی همان قوه تشخیص حق از باطل و خوب از بد (این عقل همان است که اساس و پایه تکلیف است) و دیگر علوم و گزاره هایی که اگر در متکلم باشد می تواند به واسطه آنها استدلال کند.[[4]](#footnote-4) در بحث ما مقصود از عقل همان معنای اول است، یعنی قوه ای که به واسطه آن انسان می توان صواب و خطا را از هم تشخیص دهد. عقل به این معنا در معرفت و شناخت، نقش بسیار مهمی دارد. قبلا گفته شد ادراک حسی در سطح اشیاء است و روابط میان پدیده ها را درک نمی کند، اما عقل به این شناخت دست می یابد. مثلا درک رابطه علیت و معلولیت توسط عقل صورت می گیرد. گرمی آتش توسط حس ادراک می شود اما اینکه آتش علت، و گرمی معلول آن است توسط عقل شناخته می شود. قوانین کلی که در علوم تجربی و غیر تجربی داریم همه مربوط به قوه عاقله است و لذا برای حیوان و یا کودکی که هنوز در مرحله احساس است، ادراکات به عنوان قوانین کلی وجود ندارد.

کاربرهای عقل در معرفت

عقل در معرفت کارهای فراوانی انجام می دهد:

1. تجزیه و تحلیل. عقل ادراکات مختلف را شناسایی و دسته بندی می کند و این گونه به شناخت دست می یابد.

2. تعمیم و کلی سازی. آنچه از طریق حواس فهمیده می شود جزئی است و این قوه عاقله است که مفاهیم کلی را ادراک می کند.

3. تجرید و تفکیک. یعنی دو چیزی که در متن واقع با هم متحد هستند، ذهن آن ها را از هم جدا می کند، مثل تفکیک عدد از معدود (در خارج عدد بدون معدود در خارج نداریم).

نکته: بر اساس آنچه گفته شد روشن شد که برای دست یابی به شناخت، ابزارهای حسی لازم است اما کافی نیست. این قوه عقل است که با تجریه و ترکیب کردن و تعمیم و تجرید دادن آنها به مفاهیم کلی دست می یابد. مفاهیمی از قبیل کلی آب، آتش و .... و نیز احکام کلی مانند اینکه آب در صد درجه به جوش می آید.

عقل وقتی حکم کرد و به معرفت دست یافت، این معرفت گاه یقینی و گاه ظنی است. در مورد معرفت یقینی هم گاه یقین بالمعنی الاخص است که ذره ای احتمال خلاف در آن راه ندارد، مانند یقینی که در ریاضات به دست می آید. و گاه یقین به بالمعنی الاعم است یعنی احتمال خلاف وجود دارد اما چون ضعیف است به حساب نمی آید. یقینی که در علوم تجربی بیان می شود از گونه دوم است و در این بحث نیز مراد ما از یقینی که توسط عقل به دست می آید، همین معنای دوم یعنی یقین بالمعنی الاعم است.

تفکر و ادراکات عقلی در حوزه مفاهیم و تصورات وابسته به حس و مشاهده حسی است (مشاهده با حس ظاهری و یا حس باطنی)، اما در حوزه احکام و تصدیقات (اعم از بدیهیات و نظریات)، عقل مستقل و خودکفا است.

نکته: وقتی گفته می شود معرفت فطری یا معرفت بدیهی، به این معنا نیست که انسان در آغاز تولد، این معرفت ها را به همراه دارد، بلکه مقصود این است به مرور زمان که دستگاه اندیشه انسان از داده های حواس نیرو گرفت، در درون انسان این استعداد شکل می گیرد . مراد از ادراکات فطری در فلسفه اسلامی همین معنا است. این معنا با آنچه در فلسفه غرب به نام ادراک فطری مطرح شده فرق می کند، خصوصا در فلسفه دکارت که معتقد بود انسان در بدو پیدایش دارای ادراکات فطری است. فلاسفه اسلامی معتقدند ذهن انسان در آغاز، مانند یک لوح سفید است و ادراکات حسی مبادی و مقدماتی می شوند که بعدا انسان توسط آنها به آن احکام بدیهی می رسد. در واقع شناخت های حسی برای ادراکات عقلی به منزله تغذیه روح است، که به او استعداد و آمادگی می دهد تا اصول بدیهی در روح او جوانه بزند. از آن به بعد بدیهیات همواره برای او حاضر است.

شهید مطهری در کتاب «مساله شناخت»، ص 122 و مقدمه مقاله پنجم از کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» به این مساله پرداخته اند که قابل استفاده است.

تا اینجا دو ابزار از ابزارهای ادراک انسان یعنی قوای حسی و عقل و تفکر عقلی بیان شد. راه و ابزار دیگر شناخت خبر صادق و دیگر تهذیب و پالایش نفس است که انشاء الله در جلسات آینده بیان می شود.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. ر.ک: تلخیص المحصل، خواجه نصیر الدین طوسی، ص 12- 13 [↑](#footnote-ref-1)
2. التعریفات، ص 109 [↑](#footnote-ref-2)
3. المفردات، راغب اصفهانی [↑](#footnote-ref-3)
4. المغنی، عبدالجبار، ج11، ص 375 ؛ شرح العقائد النسفیه، ص 10 ؛ النکت فی مقدمات الاصول، ص 22 ؛ کنز الفوائد، ج1، ص 18 [↑](#footnote-ref-4)